

بسیار

مطهری، مقتدای سحر دلان*

فریبا پور خیاط - ورودی ۷۶

معارف اسلامی

مادرشان می پرسیدند، چرا؟ ایشان می گفتند: مادرا! می خواهم همیشه با وضو باشم تا در حال عبادت باشم. استاد تا آخرین لحظه شهادت هم با وضو بودند.

من گمان نمی کنم که این عشق، این شور و این خدابندگی استاد را بتوانیم به زبان آوریم. او ادامه می دهد، همیشه به یاد خدا باشید و بدانید کسی ناظر بر اعمال شماست چه در تاریکی، چه در روشنایی و براستی که خداوند عالم السر و الخفیات است.

خدایا چه کسی جز تو می تواند صداقت و خلوص این عزیز را گواهی دهد. ای کاش می توانستیم همچون او که عاشق الله بود جرعه ای از عشق و محبت معشوق را سر کشیده و از جام محبتش بنوشیم.

ساعتی چند با همسر استاد مطهری همراه بودیم و او چه زیبا این کلام وحی را اشاره کرد که: «الذین یبلغون رسالات الله و یخشونه و لا یخشون احداً الا الله».

استاد سالهای سال رسالتی را که بر عهده داشتند، بیان کردند و گفته حق را درست تبلیغ می نمودند؛ پس شما هم گفته های حق را به مردم برسانید و از کسی غیر از خدا ترسید.

دلش پراست و فقط هوای پاکی باید باشد تا او درونش را برایت بیرون بریزد. در اتاقی که هستیم، بجز چند پتو و چند عکس هیچ چیز نیست! مگر چیز دیگری هم باید باشد؟

می گوید: تمام سخنانم را از زبان شهید مطهری و امام (علیه السلام) و آیت الله طباطبایی نقل می کنم. از حالات استاد چنین برایمان می گوید:

ایشان همیشه با وضو بودند؛ یک نقطه، یک واو، یک الف، بدون وضو ننوشته اند. مادرشان می گفتند: این مرتضی غیر از بچه های دیگر است. ایشان روزی چندین بار سر حوض وضو می گرفتند.

* گزارشی توصیفی از بیت معظم استاد شهید مرتضی مطهری توسط بسیجیان خواهر دانشگاه امام صادق (ع)

شهادت مطهری برای یکی از فرزندان که در تبریز بود، ایشان نامه نوشتند و فرمودند: «من از فریاض شما مطمئنم؛ اما از شما می‌خواهم روزی یک حزب قرآن بخوانید و آن را به روح مطهر حضرت رسول الله ﷺ هدیه کنید. اگر یک جزء قرآن نمی‌خوانید، حداقل روزی یک حزب آن را بخوانید.» شما ملت رسول الله ﷺ هستید آیا دل‌تان نمی‌خواهد که هر چهار ماه یک ختم قرآن به پیامبر تقدیم کنید. البته هر کس این کار را بکند دنیا و آخرتش تضمین می‌شود. استاد مطهری همواره بعد از سحر، یک جزء قرآن می‌خواندند.

آرام آرام با او همراه می‌شویم. او از محاسبه نفس می‌گوید و از نماز شب که شرف مؤمن است، نور است و صورت را زیبا می‌کند.

سحر که رهروی در سرزمینی

همی گفت این معما با قرینی

که‌ای صوفی شراب آنگه شود صاف

که در شبیه بماند اربعینی

اگر چهل روز واجبات را بجا آورده و محرمات را ترک کنیم، در اربعین دوم کارهای شبیه‌ناک را ترک می‌کنیم، در اربعین سوم به انجام مستحبات تمایل می‌یابیم و در اربعین چهارم چشمه‌های دانش و معرفت و سخنان حکمت‌آمیز بر قلب و زبان ما جاری می‌شود و با این سخنان، اطرافیان را هدایت می‌کنیم.

یسار ب دل پاک و جان آگاهم ده

آه شب و کسریه سحرگاهم ده

در راه خود اول از خودم بی خود کن

بی خود که شدم زخود به خود راهم ده

نمی‌دانم چه شد، صحبت از آقای سیدی هفتاد، هشتاد ساله کردند. ایشان عارفی گمنام بودند که حدود شش شاگرد داشتند. این عارف همواره به آنها توصیه می‌کردند ساعت نه بخوانند تا برای نماز شب با نشاط باشند.

دلش غمین بود، اشک در چشمانش حلقه زد و

گفت: خانمی که شاگرد این سید بود خواب دید که

قبر سبز رنگی را زیارت می‌کند؛ به او گفتند: این قبر

ابا عبدالله است. قبر دیگری دیدند، حالت خاصی

پیدا کردند. بالا می‌رفتند تا اینکه عرش را دیدند،

فرشته‌ها شادی می‌کردند، ذکر می‌گفتند، صلوات

می‌فرستادند. گویا مهمان داشتند. تخت بزرگی

آوردند. او رفت تا ببیند چه خبر است. آقای

مطهری را دیدند. سلام کردند و به آن خانم گفتند:

من از خدا مقام عالی خواستم، خداوند به من مقام

مستعالی داد که مقام اولیاست. در همین هنگام

صدایی شنیدند که فرمود: و تو نیز از اولیاء الله

هستی. از خواب بیدار شدند ساعت ۱۱/۵ بود؛

یعنی همان زمانی که استاد شهید شدند.

ای کاش می‌شد ما هم بر محمل بال ملائک

سوار شویم تا عظمت ایشان را درک کنیم. اینجا

گریه کردن، نماز خواندن، نگاه کردن حال دیگری

پیدا کرده است. حضور استاد را درک می‌کنیم.



پرسیدند استاد در سختیها و مشکلات چه می‌کردند؟ گفت: باید بگویم ایشان به امید الهی «فجعلنا من اصطفیته لقربك و ولايتك» مصائب و سختیها را تحمل و كام خود را با مضمون زیبای «الهی و ربی من لی غیرك» شیرین می‌کردند و بر صفحه دلشان «الهی لك الحمد و من ذا الذی خلق حلاوة محبتك مرام منك» را حک کرده بودند و به سر منزل نهایی رسیدند. بیایید ما هم مثل ایشان شویم.

از برنامه‌ریزی استاد سؤال شد؛ فرمودند: ایشان برنامه‌ریزی دقیقی داشتند، به نحوی کارها را تنظیم کرده بودند که یک ربع قبل از اذان مشغول نماز خواندن می‌شدند. همیشه در پی اذان بودند و هیچ‌گاه نشد که اذان به دنبال ایشان باشد. حتی در دانشگاه اتاق کوچکی داشتند که در آن نماز می‌خواندند و برنامه‌شان را طوری تنظیم کرده بودند تا به نمازشان برسند. همیشه قبل از اذان صبح بیدار بودند و اگر کسی به دنبال ایشان می‌آمد، می‌گفتند: من هستم اما کار دارم. استاد مطهری فقط چهار ساعت و نیم می‌خوابیدند.

شیعه مرتضی علی عمر هدر نمی‌دهد

از لحظات و فرصت‌ش زودم‌در نمی‌کند

من که شراب ایمان را هنوز نوش نکرده‌ام، حلقه بندگی معشوق را در گوش نکرده‌ام و لطافت عشق را با دستهای باورم لمس نکرده‌ام، چگونه می‌توانم برای شما بگویم که ایمان چیست؟ صدقات

چیست؟ عشق چیست؟ چگونه؟!
من فقط سخن از اهل دل می‌گویم و بس. اما نمی‌دانم آنچه را که در آنجا دریافته‌ام بتوانم بگویم یا نه!

پس خدایا قطره‌ای از آن دریای معرفت را نصیب کویر قلب ما کن!

وارد کتابخانه استاد شدیم؛ فکرش را بکنید، استاد ساعت‌های طولانی در اینجا خلوت کرده‌اند، درس خوانده‌اند و نماز گذارده‌اند. حال ما در این مکان مقدس قدم گذاشته‌ایم و در خلوت استاد، ما هم خلوت کرده‌ایم. فقط نگاه می‌کنیم؛ قفسه کتابها، عکس اساتید بزرگوارشان، لباسهای استاد، سجاده و عینک و... عکس پدر بزرگوارشان روی دیوار است. همسر استاد می‌گویند: پدر شهید مطهری از سسی سالگی نماز شب می‌خواندند اما خود آقای مطهری از دوازده سالگی! و ادامه دادند: باور کنید ایمان چیز عجیبی است؛ اما عشق از آن عجیب‌تر است. ما از عشق فقط حرفش را شنیده بودیم اما اینجا عشق را لمس می‌کردیم، همسر استاد نقل کردند: عارفی تسبیحی به من دادند که من علاقه خاصی به آن داشتم. حتی شبی خواب دیدم که شیطان قصد دارد این تسبیح را از من بگیرد ولی من آنرا نمی‌دادم و می‌گفتم این تسبیح را اباعبدالله به من داده است. تا اینکه بعد از شهادت استاد، در همان سال تسبیح گم شد و من هرچه جستجو کردم آن را نیافتم. گم شدن آن تسبیح مرا آزرده کرده بود. پس از جستجوی زیاد خوابم



برد. در خواب دیدم کسی مرا بیدار می‌کرد. بیدار که شدم شهید مطهری را دیدم. شهید پرسید چرا اینقدر نگرانی؟ تسبیح در فلان کمد، زیر عدل الهی است. من آنجا را چندین بار گشته بودم، می‌ترسیدم اگر تسبیح را آنجا پیدا نکنم، اعتقاد به استاد کم شود. فوراً یک غسل حاجت کردم و نماز خواندم و بعد به سراغ تسبیح رفتم و دیدم همان جاست.

شبهه این ماجرا برای همسر آقای نجفی اتفاق افتاده بود که ایشان شناسنامه خودشان را گم کرده بودند و نیاز فوری به آن داشتند و به شهید می‌گویند: من می‌خواهم شناسنامه مرا پیدا کنید. شب خواب می‌بیند که شهید می‌گویند شناسنامه داخل اتاق در یک پرونده است. پس از جستجو می‌بیند همان جا بوده است.

یا رب! اینان چه خانواده‌ای هستند. عاشق و سرمست از جام معرفت و ولایت. می‌گفتند: امام به من فرمودند نه عکس بگیرد و نه جایی سخنرانی کنید و نه صدایتان را ضبط کنند و من هم، همین کار را کرده‌ام.

چه زیبا می‌گفت: من چیزهایی از این سید علی دیده‌ام. و بعد، از سادگی و خلوص ایشان صحبت کردند که سادگی ایشان دلیل بر سادگی ضمیر و پاکی درونشان می‌باشد. ایشان همیشه سفارش می‌کنند از سیاست مطلع باشید اما وقت خود را صرف آن نکنید.

آقای مطهری هم نمونه‌ای از سادگی و عزت

نفس بودند. مطهری به این شرط وارد این خانه شد که یک اتاق مخصوص خانمها و دیگری مخصوص آقایان باشد. و الآن هم همینگونه است و اینجا همیشه نماز جماعت برپاست.

ساعت ۲ است بناچار باید برگردیم. همه ایستاده‌اند...

... یکی از بچه‌ها می‌پرسد: آیا هنوز هم خواب استاد را می‌بینید؟ همسر استاد پاسخ می‌دهد: من اگر روزی با او نباشم نمی‌توانم زندگی کنم. هنوز هم صوت قرآن او را می‌شنوم و هر یک از بچه‌ها که شهید مطهری را در خواب می‌بیند، او به آنها سفارش می‌کند که درشان را خوب بخوانند و حتی استاد و نام فرزندانشان را نیز تعیین می‌کنند.

با چشمانی بارانزده از ملکوت و با کوله‌باری از ایمان با او وداع کردیم و به راه افتادیم. با این امید که «استاد، دست ما شاگردانش را بگیرد و دل‌های مرده‌مان را زنده گرداند».

پرچمداران یاد یاران

بهاره پاکیزه - ورویدی ۷۸

حقوق

در خاطر من شد زنده یاد فاطمیون

یاد شلمچه یاد فکه یاد مجنون

می‌خواستیم در سرای لاله‌ها فریادهای رسایشان را تداعی کنیم، می‌خواستیم پرستوهایی

را که در فصل جدید چشم گشوده‌اند به قیله
قلبهایشان هدایت کنیم، می‌خواستیم فریاد کشیم و
بگویم که ما کجا و آنها کجا! دیواره متحرکی که
درد دل‌هایمان را با عشق بر صورتش حک می‌کردیم
در همه حال شاهدمان بود. آیا می‌توانست به
دادمان برسد؟ ما کجا و آنها کجا! آنها که پروانه‌وار
عشق ورزیدند و از معشوق هیچ نطلبیدند. آنها که ما
را می‌دیدند و ما را در می‌یافتند، ما کجا و آنها کجا!
گرچه نمی‌توانستیم اما می‌کوشیدیم و خواهیم
کوشید و هر روز که می‌آید با سبد رنگینی از گل
یادهاشان به دیار آنها خواهیم شتافت؛
دست‌نوشته‌های ما در آن روز سترگ شفیعمان
خواهد بود، و ما ایمان داریم که در فراز و نشیب
ساعات و سالها، طراوت خاطرات و لبخندهای
نفرشان با ما خواهد ماند. ما کجا و آنها کجا!

شهیدان

زهرا ذوالفقاری - ورودی ۷۶
زبان و ادبیات عربی

شهیدان عشق را معنا نمودند
بساط عاشقی برپا نمودند
شهیدان مظهر الله بودند
نمودی از فنا فی الله بودند

شهیدان هاله‌ای از نور بودند
ز پستی‌ها و ذلت دور بودند
شهیدان جام می نوشیده بودند
گل تکبیر را بوئیده بودند
شهیدان شاهدان جاودانند
حماسه آفرینان زمانند
شهیدان زنده‌اند، ما مردگانیم
در این دنیای دون افسردگانیم
شهیدان جان خود اهدا نمودند
زخون خویش. دین احیا نمودند
شهیدان از می‌معشوق مستند
همانهایی که مسنان آستند
شهیدان شمع جمع خاکیانند
که دانست این سبکبالان کیانند؟
همانها خون خود در جام کردند
هوسهای تن خود رام کردند

همانهایی که شب مست عبادت
بسه روز آماده کسب شهادت
خوشا آنانکه جان دادند و رفتند
رشادت را نشان دادند و رفتند
جمال یار را دیدند و رفتند
پسندیدند و خندیدند و رفتند
خداوند نصیم کن شهیدی!
ندارم من به غیر از این امیدی!